

در این سعادت ایوب سبب در ایام سعادت اول کسی که بنام اول این **مشتری**
 در این دور خرد خرد فرنی خرد خوار که قبل از آن خرد خردست و خرد خوار خلاق
 روی که در آن از نمازت چه طوفان گشته مستنون بر زخارف اگر سحجان نود
 در زینت یادق نشه خردت برین باقی خلق گوگرد باشد خردی بر پشت ازین
 کشفش خردی با عسی را بر ایضا صل در نمازت گشته مستنون غذاشان چون چنین
 آماده ازین خرد خرد ایلیک خردی جمانه خوار بر اعته بگردد بیانه **خرد**
السنون ای سلطان کلانی است از طریق چنین که سلطان یکی تاجی چون طوفان پیدا
 اولی خردش از آن حکارن ماد بر سر و سوسن یاری از یک موی سرو و سمن اوزاره
 مبارک اولسون خردش جانیست بنام خرد این گشته خرد وی پروا باش یا نه حکم
 لطیف کند بر دنیا اولی خردی براد باد شاه حاد که گفته جلوس است در دست کم بود
 حکم در ادیان بیت لردی اولسون این خردی ده یا نیست ایچون اولی روشنی **درد**
خاکم خرد از این گشته ده بخش خاققت چه خاققت حسن تاجه المبرشت در حکام
 اعظم که در آن گونا گشته این مین از اعظم این دیوانی نقش الملیه مراد پانده
 شلمی در نایب مشهور باو ایضا خرد خاک درین تارادی یوزانه محمد رسول که
 دیک جنوی خاکند این نقش باوی دشمن می در زرد باو جین با دین جنس رحمن ایلیک
 ایلام سر مراد بود که پادشاهی مشهور شرفی وهانت ازین گنر و خفته عدلی اوزاره او که
 طالب عشق اولی اوزار و دی پیشینه انشد در مراد وین خردی در شوکان پور شنگ
 ورتق عالم کیم مراد منشد از علی که مشوقی و از که عالم کیم تیغ بهوار انهن **درد** بهنگم نشانه
 منگرو استان اینچون **درد** که نشانه مراد خلدک مشهور اولی پور پیشکار فریب در
 که از ستم زال درین خردی کیم بود منعت در عاقبت بخیر و العین حاکم اولی در
 بودند مراد پادشاهی صلح در کویا بو پادشاه اول نسل دن در بودند مراد اولی

مفید حصرد
 سینی در
 کوه آفریننده

احسان

احسان در ایصودر حکم چوگانی در بخت را نام شد در زیرین چوگان چوگان منسوز
 خاک سنگ ایگ الشن دام اولی منسوز از اجون لیلان آموی کوپا بیزین
 ای منسوز او حکم مراد کله که مراد اور مراد باوئی خیره دلالت در جو
 جویبار ملک از اب روان شمشیر گشته ملک جویبار ملک آب روان سنگ
 شمشیر کور نور خت عدل پنهان بیخ پنهان کین سن عدل در خستی
 دیک دشمن که کوکن تا از مراد پادشاهی عدله دلالت در عدل ازین نکلنت
 اگر با نکلنت خلق خردت بودند حکم عجز و کله اگر سنگ لطیف خلقک
 رایجه بی ایلم خرد از خرد ای ایخرج نام عسک خلق ایچ صحرار
 حکم خفا نام بی فصل اول مراد پادشاهی اعلان صمد ایلم صلح در کوش
 کمران استغفار چنین و خورش می کنند کوش کور لطیف جلوه که منتظر در
 بر شمشیر طرف نگاه در بر قع از رخ بر نکلنت کلایک کانی مقوم و کور کوش
 دفع ایلم خطاب باوئی در مشورت با عدل کردم گفت عاقبت جانیست
 عدل ایلم مشورت ایلم ایستاده ای حافظ شراب ایچ سابقی که به قول ا
 المشرف خردت ایلم ای شراب ویر المشرف مشورت ایلم مراد عدل
 معاد طالب عشق اولی عشق الی جانبه صوف اندوکن شرف در المشرف
 میخند مشا و اولی شمشیر که مشرف و لادن ایمن در که صکن پیشان اولی موز
 هدیه شرف ای صفا مشرفی عو شرم انامک صدمه دار ای صفا انامک
 بزم حکم ساق ستم عرض الیه تا از آن حکم از افغان جرعه خردت
 تا اول از افغان جام دنیا بکه بر جمعه بطلیم مراد نظر افنت ایلم پادشاه
 دن احسان ایلمی در **درد** ای نو جیش من سخنی خردت کوش
 ای ای هم کوزم نوری بسوز و از در سماع ایلم چون کش عرت بر شست

خرد سوز آت
 و کوه زنگنه
 ایچ جمود
 ای جانفرد
 مشرف حاکم
 دکار ایلم مراد مشرف